

توجیه آرای مدنی و ضمانت اجرای عدم رعایت آن

دکتر خیوالله هرمزی^۱

چکیده

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی دادگاه‌ها را مکلف نموده است که آراء مستند و مستدل صادر نمایند و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی یا تفضیل بیشتری دادرسان را مکلف به توجیه آراء خود نموده است. هدف این مقاله بیان فلسفه این حکم قانونگذار، توجیه مبانی آن، چگونگی اجراء این حکم در دادگاه‌ها و ضمانت عدم رعایت آن است.

در این مقاله سعی شده توجیه موضوعی و توجیه حکمی به طور جداگانه مورد بررسی و چگونگی رعایت آنها به وسیله دادرسان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در این مورد تا جای ممکن حقوق سایر کشورها مورد مطالعه تطبیقی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: آرای مدنی، ذکر اسباب و جهات رای، عدم بیان جهات رای، توجیه موضوعی، توجیه حکمی

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

به موجب اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی، احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. مضمون این اصل در بند ۴ ماده ۲۹۶ آیین دادرسی مدنی تکرار شده است:

ماده ۲۹۶ اشعار می‌دارد: رأی دادگاه پس از انشاء لفظی، باید نوشته شده و به امضای دادرس یا دادرسان برسد و نکات زیر در آن رعایت شود.

بند ۴ - جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رأی بر اساس آنها صادر شده است. این موضوع در اصل هفتاد و هشتم متمم قانون اساسی مشروطه ذکر شده بود. اصل مذکور اشعار می‌داشت: احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه محتوی فصول قانونیه که بر طبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.

بند ۴ ماده ۱۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی سابق نیز متضمن اصل مشابهی بود. این ماده اشعار می‌داشت: رأی دادگاه باید نوشته شود و نکات زیر در آن رعایت شود ...

بند ۴ - جهات و دلایل رأی و مواد استنادیه.

در حقوق فرانسه نیز به موجب ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی: قاضی باید دعوی را مطابق قانون قابل اعمال بر دعوی حل و فصل نماید.^۱ همچنین به موجب ماده ۴۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه: رأی دادگاه باید ادعای طرفین دعوی و دلایل استنادی آنان را به اختصار ذکر نماید. رأی دادگاه باید موجه باشد.^۲

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، قانون اساسی مشروطه اعلام نموده که رأی دادگاه باید مدلل باشد و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام کرده که احکام دادگاه باید مستدل و مستند باشد و ماده ۲۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی، قاضی را مکلف نموده است که جهات و دلایل رأی را ذکر نماید. نخستین سؤالی که مطرح می‌شود، این است که منظور از مدلل یا مستدل بودن رأی چیست؟

در ادبیات حقوقی کشورهای عربی، به جای مدلل بودن از مسبب بودن احکام، استفاده

1. Art. 12: le juge tranche le litige conformément aux règles de droit qui lui sont applicables.

2. Art. 455 - le jugement doit exposer succinctement les prétentions respectives des parties et leurs moyens il doit être motivé.

شده است؛^۱ که به نظر می‌رسد از اصطلاح مدلل بودن صحیح تر است. در فرانسه همان‌گونه که گفته شد، از کلمه "motif" که هم به معنای سبب و هم به معنای جهت است، استفاده شده و گفته شده است که قاضی باید جهات رأی را در رأی خود ذکر نماید. همان‌طور که ذکر شده قانونگذار ما در قانون اساسی از مستدل بودن آراء سخن رانده است. ما نیز در این تحقیق از اصطلاح ذکر اسباب یا جهات در آراء که بهتر از اصطلاح مستدل است، استفاده می‌کنیم.

۱- مفهوم مدلل بودن رأی (ذکر جهات رأی):

در فلسفه منظور از تسبیب یا بیان اسباب ذکر مقدماتی است که به نتایج مشخص منجر می‌شود و برای اینکه نتایج صحیح و منطبق با واقع باشد، باید مقدمات صحیح باشد. در منطق نیز، ذکر اسباب موجب اقناع است. در دادرسی، اقناع هنگامی تحقق می‌یابد که نتیجه‌ای که قاضی بدان دست یافته، مطابق منطق امور و لازمه قواعد عقلی باشد، چرا که کلمه سبب در منطق به معنی قدرت عقل در فهم امور براساس قواعد صحیح تفکر است. آرای قضایی نیز بر دو مقدمه منطقی استوار است که یکی قانون است که قضیه کبری است و دیگری واقعیتهایی که با قانون منطبق گردیده که صغرای قضیه است. پس رأی قضایی نتیجه دو مقدمه منطقی است.

۲- مفهوم مستدل بودن در حقوق موضوعه:

منظور از مستدل بودن آراء در حقوق موضوعه، بیان اسباب واقعی و قانونی است که قاضی را به سوی حکمی که صادر نموده، رهنمون گردیده است. مراد از اسباب واقعی، ذکر حقایق و دلایلی است که قاضی به استناد آنها رأی را انشاء کرده است. اما مراد از اسباب قانونی یا حجج قانونی، قواعدی است که بر اساس آنها قاضی واقع را توصیف و آن را با قانون تطبیق داده است.

۱. عبدالفتاح عزمی، تسبیب الاحکام و افعال المضاعف فی المواد المدنیة و التجاریة، (دارالفکر عربی، قاهره، ۱۹۸۳)، عید رؤوف، ضوابط تسبیب الاحکام الجنائیة، (دارالفکر العربی، ۱۹۸۶)، عمر الفکی، المکتب الفنی للاصدارات القانونیه ۱۹۹۹ و یوسف محمد المصارود، تسبیب الاحکام وفقاً لقانون اصول المحاکمات المدنیة، (المکتبة القانونیه چاپ ۲۰۰۲، عمان).

بعضی از حقوقدانان ذکر اسباب رأی (مستدل بودن) را به تسبیب روانی و تسبیب موضوعی تقسیم کرده‌اند. در تعریف تسبیب روانی گفته شده آنچه که موجب قناعت وجدان قاضی شده، اما قاضی مکلف به ذکر آن نیست. بنابراین، تسبیب در معنای روانی خود انگیزه‌های درونی است که انسان را به طرف اقدام بر انجام عملی سوق می‌دهد که این انگیزه‌ها نیز نتیجه رغبت‌های درونی است.

در مورد قاضی نیز محتویات پرونده، گفته‌ها و حالات طرفین دعوی گاه بدون اینکه قاضی آن را احساس کند، او را به سوی هدایت می‌کند. گفته می‌شود قاضی مکلف به ذکر اسبابی که او را این گونه به سوی تصمیم‌گیری سوق داده‌اند، نیست.^۱

ولی مراد از تسبیب موضوعی، بیان اسبابی است که قناعت قاضی بر اساس آنها شکل گرفته، اسبابی که منشأ آنها واقعیاتی است که نزد قاضی اثبات شده است. به همین خاطر است که باید بین سبب و دلیل فرق گذاشت. سبب چیزی است که موجب ایجاد مسبب می‌شود. در دعاوی سبب، منشأ ایجاد حق متنازع است که در دعاوی مدنی ممکن است حسب مورد عمل یا واقعه حقوقی باشد، اما دلیل راهنمایی است که عقل را به سوی کشف سبب هدایت می‌کند. به همین خاطر است که باید بین مسبب بودن احکام یا ذکر اسباب حکم، با مستدل بودن یا ذکر دلایل حکم فرق گذاشت.

۳ - تعریف مستند و مستدل بودن (بیان جهات رأی):

قانون اساسی به ذکر این امر اکتفا کرده که احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند باشد. قانون آیین دادرسی مدنی نیز دادرسان را مکلف نموده که در انشاء رأی، جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی را که رأی بر اساس آنها صادر شده است، ذکر نمایند، اما در هیچ جای قانون مستدل بودن تعریف نشده و قانونگذار آن را تعریف نکرده است.

حال این سؤال پیش می‌آید که مراد از تسبیب رأی یا ذکر جهت آن چیست ؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: منظور از ذکر اسباب حکم، بیان سبب‌های واقعی و قانونی تصمیم دادرس است، اما منظور از ذکر اسباب در رویه قضایی عبارت است از ذکر مقدمات و حقایقی که به نتیجه‌ای که قاضی بدان دست یافته، منجر شده است. به عبارت

۱. عبدالفتاح عزمی، تسبیب الاحکام و افعال القضاة فی المواد المدنية و التجارية، (دارالفکر العربی، قاهره ۱۹۸۳)، ص ۱۸.

دیگر، مراد از ذکر اسباب در رویه قضایی، بیان مستندات و ادله ای است که منطوق حکم، چه از نظر واقعی و چه از نظر موضوعی، بر اساس آنها صادر شده است.^۱

پس می توان گفت که مراد و منظور قانونگذار جمهوری اسلامی از انشاء اصل یکصد و ششم قانون اساسی و بند ۴ ماده ۲۹۶ این است که قضات باید واقعیات را که بر اساس آنها رأی صادر کرده و دلایل دستیابی به این واقعیات و مواد و اصول قانونی را که به استناد آنها رأی صادر نموده اند، در رأی خود ذکر کنند.

۴- اهمیت ذکر جهات رأی:

عدالت انسانی مصون از خطا و اشتباه نیست. بنابراین، باید معیاری جهت تشخیص عادلانه یا غیرعادلانه بودن رأی یافت و این امر محقق نمی شود مگر اینکه قاضی اسباب رأی خود را در متن رأی ذکر نماید. ذکر اسباب رأی موجب می شود که طرفین دعوی از عادلانه بودن تصمیمی که در خصوص نزاع آنها صادر شده، مطمئن گردند و بپایان آن را بپذیرند و به آن رضایت دهند و در صورتی که حکم را غیر عادلانه و ستمکارانه بپندارند، از پذیرش آن امتناع ورزند و نسبت به آن اعلام نارضایتی نمایند و در محاکم بالاتر از آن شکایت کنند. بنابراین، بیان جهات رأی، طرفین را در تشخیص ذی حق بودن یا نبودن خود کمک و پذیرش تصمیم را بر آنان آسانتر و نظارت دادگاه های عالی را بر دادگاه های ثالی سهلتر می نماید.

از اینجا اهمیت ذکر اسباب یا به قول قانونگذار ما جهات مشخص می شود، چرا که ذکر اسباب صدور رأی، تضمینی است برای عدم قضاوت بر اساس هوی و هوس شخصی قاضی و این خود قیدی است بر سلطه او در انشای رأی و وسیله ای است که دادرس را وادار می نماید که در هنگام انشای رأی مراقبت و دقت لازم را بنماید و رأی خود را به گونه ای انشا کند که قابل توجیه باشد و این امر در متانت تصمیمات قضات اهمیت فراوان دارد.

از این گذشته، علاوه بر اینکه ذکر اسباب و جهات رأی موجب اقناع طرفین دعوی و پذیرش تصمیم قاضی از طرف آنها می شود، وسیله ای است برای اقناع افکار عمومی جامعه و نظارت آن بر عادلانه بودن تصمیم دادرس و این امر، علاوه بر اینکه موجب امنیت

1. Cour De CASSASTION ~ Ernest faye - Paris 1903 , P106. André PERDRIAU le pratique des arrêts civil de cour de cassation. Litec , paris, 1993 , P 62 , N° 196 à 260.

قضایی در جامعه می‌شود، بر رفتار اجتماعی اعضای جامعه و رعایت قانون از طرف آنها نیز تأثیر فراوان دارد.

به همین جهت هم اکنون در اکثر کشورهای جهان رسیدگی به دعوی دو مرحله‌ای است. ذکر اسباب و جهات رأی موجب می‌شود طرفین دعوی بهتر بتوانند نسبت به رأی اعتراض نمایند و دادگاه‌های عالی بهتر بتوانند بر دادگاه‌های تالی نظارت کنند. از طرف دیگر، ذکر اسباب و جهات رأی، نظارت دیوان عالی کشور را بر آرای دادگاه‌ها که وظیفه اصلی دیوان به موجب اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی است، تسهیل می‌کند. اصل مذکور اعلام می‌دارد: «دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود، بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند، تشکیل می‌گردد.» بر این اساس مادام که اسباب و جهات رأی دادگاه‌های تالی در آرای صادره آنها بیان نشود، دیوان نمی‌تواند بر رعایت قانون از طرف آنها نظارت نماید. این امر را به طور مفصل در بحث مربوط به نقش ذکر اسباب و جهات رأی در حمایت از مصالح عمومی و خصوصی خواهیم دید.

۵- ماهیت تکلیف قاضی در ذکر اسباب و جهات رأی:

تکلیف دادرس در ذکر اسباب یا جهات رأی، در اکثر کشورها به عنوان یک قاعده کلی پذیرفته شده است. در بعضی از کشورها این تکلیف به صورت یک اصل در قانون اساسی آمده و در بعضی از کشورها در آیین دادرسی آورده شده است. مثلاً در فرانسه همان‌گونه که گفته شد، در قسمت اخیر ماده ۴۵۵ آیین دادرسی مدنی آمده است که، رأی دادگاه باید موجه باشد؛ به عبارت دیگر جهات رأی باید در آن ذکر شود. در ماده مذکور از اصطلاح Motif استفاده شده و کلمه مذکور بدین معناست که اسباب یا جهاتی که قاضی به استناد آنها رأی داده، باید در رأی ذکر شود (یکی از معانی کلمه Motif سبب است).

اصل ۱۱۱ قانون اساسی ایتالیا نیز اعلام نموده که، اسباب رأی باید در رأی ذکر شود و نیز اصل ۹۷ قانون اساسی بلژیک مقرر نموده که اسباب هر حکمی که از دادگاه‌ها صادر می‌شود، باید در متن حکم ذکر شود. همچنین اصل ۸۹ قانون اساسی هلند اعلام داشته که

اسباب آرای دادگاه‌ها باید در متن رأی بیان شود.^۱ در آلمان نیز ماده ۳۱۳ آیین دادرسی مدنی قضات را مکلف نموده که جهات موضوعی و حکمی رأی را در متن رأی ذکر نمایند.^۲

در کشورهای عربی نیز تکلیف به ذکر اسباب یا جهات رأی گاه در قانون اساسی و گاه در قانون آیین دادرسی مدنی آمده است. اصل ۱۲۵ قانون اساسی الجزایر اعلام نموده که احکام دادگاه‌ها باید مستدل باشد و در جلسه دادگاه به طور علنی قرائت شود. در کویت نیز اصل ۵۳ قانون اساسی اعلام داشته که اسباب آرای دادگاه‌ها باید در متن رأی ذکر شود. همچنین ماده ۱۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصر و ماده ۲۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی اردن نیز متضمن حکم مشابهی هستند.^۳ البته، در کشورهایی هم که ذکر اسباب رأی در قوانین پیش بینی نشده، این امر به عنوان یک اصل مسلم حقوقی پذیرفته شده است.

اکنون سؤالی که مطرح می‌شود، این است که ماهیت تکلیف قضات به ذکر اسباب یا جهات رأی چیست؟ آیا این تکلیف یک قاعده حقوقی است یا اینکه یک امر شکلی است که قانون قضات را مکلف به رعایت آن نموده است؟

اگر ذکر اسباب رأی یک قاعده حقوقی باشد، حتی در صورتی که تکلیف به ذکر اسباب رأی، به موجب نص قانونی مقرر نشده باشد، قضات مکلف به ذکر اسباب رأی هستند، اما در صورتی که ذکر اسباب رأی یک امر شکلی باشد، دادرس در صورتی مکلف به بیان اسباب رأی در متن رأی است که نص قانونی او را مکلف نموده باشد.

نظر شورای دولتی فرانسه این است که بیان اسباب رأی یک امر شکلی است و فقط در مواردی که نص قانونی وجود داشته باشد، دادرسان مکلف به ذکر اسباب هستند.^۴

اما گفته می‌شود ذکر اسباب رأی یک قاعده حقوقی است که منشأ آن قواعد حقوق طبیعی می‌باشد و هدف از آن احترام به حق دفاع است و نیازی به نص قانونی ندارد، چرا که حق دفاع یک حق طبیعی است و قاضی در هر حال مکلف است اسباب رأی را در متن

۱. Revue internationale de droit comparé 1978 – p 193, 247, 275, 293. Frédérique FERRAN-Cassation française ET Révision allemande, P230 N° 297 à 302.

۲. دکتر احمد خلیل، اصول المحاکمات المدینه، منشورات المحلی الحقوقیه، (بیروت، ۲۰۰۱)، ص ۴۲۱.

۳. تسبیح الاحکام و قوانین اصول المحاکمات المدینه، (المکتبه القانونیه، اردن، عمان، ۲۰۰۲)، ص ۴۰.

۴. عبد ادوار، موسوعة اصول المحاکمات و الاثبات و التفتیذ، (بیروت، مجلد الثانی، ۱۹۷۸)، ص ۴۴.

رأی ذکر کند، زیرا احترام و رعایت حق دفاع مستلزم ذکر جهات رأی است.^۱ این نظر قابل قبول تر از نظریه اول است، چرا که در نظام حقوقی کامن لا که نصی قانونی مبنی بر تکلیف دادرسان به ذکر اسباب رأی وجود ندارد، رویه این است که دادرسان اسباب صدور رأی را در متن رأی بیان کنند.

از طرف دیگر، در حقیقت بیان اسباب رأی، ذکر چگونگی قانع شدن دادرس و شیوه دستیابی او به حقیقت است و اگر دادرس جهات تصمیم خود را ذکر ننماید، یا جهات را به طور ناقص ذکر نماید، نمی توان در مورد صحت و سقم رأی او قضاوت نمود. روشن است که قاضی نباید قبل از تحقیق درباره حقیقت موضوع دعوی رأی دهد، بلکه باید ابتدا حقایق منشأ دعوی را به طور دقیق و با توجه به ادله مورد بررسی و کنکاش قرار دهد و پس از فحص و دقت نظر کافی در ادله، نزاع طرفین را از نظر حقوقی توصیف و آنگاه واقع را با قانون تطبیق و مبادرت به انشای رأی نماید. نظارت بر سیر چگونگی دستیابی دادرس به واقع و انطباق صحیح آن با قانون تنها در صورتی ممکن است که دادرس اسباب واقعی و قانونی تصمیم خود را در متن رأی ذکر کرده باشد.

منظور از ذکر اسباب یا جهات واقعی، همان گونه که گفته شد، ذکر منشأ دعوی است که ممکن است ناشی از یک عمل یا واقعه حقوقی و یا اعمال و وقایع حقوقی متعددی باشد. البته، دستیابی دادرس به واقع باید با توجه به دلایل موجود در پرونده و همچنین بر اساس دلایلی که قانون تجویز کرده است، باشد. مثلاً دادرس نمی تواند در رأی خود اعلام کند که حقیقت به او الهام شده یا او به طور خصوصی از موضوع مطلع بوده است.

مراد از ذکر اسباب قانونی رأی، مواد قانونی است که دادرس بعد از توصیف رابطه حقوقی تصمیم خود را بر اساس و به استناد آنها اتخاذ کرده است.

آن قسمت از رأی را که متضمن تصمیم قاضی در مورد حق مورد نزاع است، منطوق رأی گویند. اسباب قانونی باید به گونه ای باشد که منطوق رأی قانونی باشد. اگر دادرس جهات واقعی حکم را به درستی ذکر نموده و نتیجه ای که به آن دست یافته، از نظر قانونی صحیح باشد، اما اسباب قانونی را به طور کامل ذکر نکرده باشد، رأی او صحیح است. دلیل این امر، این است که در حقیقت ذکر اسباب واقعی یا جهات، موضوعی است که به

۱. محمد علی الکبک، اصول التسیب الاحکام الجنابه فی ضوء الفقه و القضاء، (چاپ بیروت، ۱۹۸۸)، ص ۹.

دادگاه‌های تجدیدنظر یا حسب مورد دیوان عالی کشور این فرصت را می‌دهد که با بررسی رأی صادره، نظارت خود را بر قانونی یا غیر قانونی بودن رأی اعمال نماید و قصور رأی در ذکر واقعیات مبنای رأی را تعیین نموده و تشخیص دهد.

بنابراین، ذکر اسباب واقعی یا جهات موضوعی رأی از ذکر اسباب قانونی بسیار با اهمیت‌تر است، چرا که ذکر اسباب واقعی است که چگونگی دستیابی قاضی به حقیقت و اکتاع وجدانی او را آشکار و در نتیجه نظارت بر تصمیم او به وسیله طرفین دعوی و دادگاه عالیتر را امکان‌پذیر می‌سازد.

۶- تفاوت بین توصیف رابطه حقوقی و ذکر اسباب قانونی رأی:

وقتی دعوایی نزد دادرس مطرح می‌شود، طرفین دعوی برای اثبات حقانیت خود به واقعیات استناد می‌کنند. نخستین تکلیف دادرس برای حل و فصل نزاع، توصیف واقعیاتی است که طرفین برای اثبات ادعای خود بدان استناد می‌جویند. در روابط حقوقی منشأ حق مورد نزاع، عمل یا واقعه حقوقی است. منظور از توصیف این است که دادرس آنچه را که در عالم خارج تحقق یافته، با قواعد حقوقی تطبیق داده و ماهیت آن را تعیین نماید. مثلاً اگر عمل حقوقی است، تعیین نماید که عقد است یا ایقاع و اگر عقد است، آیا از عقود معین است یا نامعین. بنابراین، دادرس قبل از اعمال قاعده حقوقی، ابتدا باید آنچه را که در عالم اعتبار ایجاد شده، اعم از عمل یا واقعه حقوقی توصیف نموده و مشخص کند آنچه که واقع شده چیست. آنگاه حکم قانونی حاکم بر آن را استخراج نماید. یکی از نویسندگان حقوقی می‌گوید وظیفه دادرس نخست توصیف عمل یا واقعه حقوقی و سپس استخراج نتایج ناشی از آن است.^۱

توصیف در مسائل کیفری اهمیت دو چندان دارد، زیرا با توجه به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها ابتدا دادرس باید تعیین کند که آنچه متهم مرتکب آن شده چیست و پس از تعیین جرم، نوع مجازات را تعیین نماید.^۲ می‌توان گفت توصیف یک قیاس منطقی است که کبرای آن قاعده حقوقی و صغرای آن واقعیاتی است که وجود دارد یا حادث شده است و این یعنی تطبیق واقع با حکم قانون. بنابراین، برای توصیف دوشروط لازم است:

1. R. DEKKERS, le fait et le droit, Etudes de logique juridique, Bruxelles, Bruyant, 1962, p25.

2. la distinction de fait et de droit. GABRIL MARTY, RECUEIL, SIREY, PARIS, 1929, p 190, N° 110 à 119.

شرط نخست این که قانونگذار پیش‌بینی کرده باشد که اگر یک امر مجرد با خصایص و اوصاف خاصی به وقوع پیوست، قانون اثر معینی بر آن مترتب می‌کند. مانند ماده ۱ مسئولیت مدنی یا ماده ۳۳۱ قانون مدنی یا ماده ۳۳۸ قانون مدنی در تعریف بیع.

شرط دوم این که دادرس تشخیص دهد که آنچه در عالم واقع حادث شده، دارای اوصافی است که منطبق با امر مجردی است که قانون اوصاف آن را تعیین کرده؛ مثلاً تملیک عین در مقابل ثمن بوده؛ بنابراین، از مصادیق ماده ۳۳۸ قانون مدنی است یا این که آنچه در عالم واقع حادث شده، اتلاف مال غیر بوده؛ بنابراین، از مصادیق ماده ۳۲۸ است.

شرط نخست نتیجه عمل قانونگذار است و اما شرط دوم وظیفه دادرس است؛ چرا که قانونگذار اوصاف اعمال و وقایع حقوقی را پیش‌بینی و تعریف کرده و این وظیفه دادرس است که به آنچه در عالم واقع صورت گرفته، لباس قانونی ببوشاند.

بنابراین، دادرس نخست منشأ حق مورد نزاع طرفین دعوی را تعیین و آن را توصیف می‌نماید و پس از آن نتیجه‌گیری کرده، پس باید اسباب یا جهات نتیجه‌گیری خود را در متن رأی ذکر نماید. بنابر این، توصیف مقدم بر ذکر اسباب است، اما دادرس باید اسباب توصیف واقع را نیز در متن رأی ذکر نماید. به دیگر سخن دادرس باید در متن رأی خود سبب قانونی را که بر اساس آن به رابطه حقوقی طرفین وصفی خاص داده است، ذکر نماید.

پس هر چقدر ذکر اسباب و جهات رأی مفصلتر باشد، احراز صحت و سقم توصیفی که دادرس به موضوع نزاع طرفین دعوی داده است، آسانتر خواهد بود.

بعلاوه، اگر توصیف دادرس از موضوع یا واقع مورد نزاع صحیح باشد، اما دادرس سبب یا مستند قانونی توصیف خود را در متن رأی ذکر نکرده باشد، دیوان عالی کشور نمی‌تواند وظیفه خود را که نظارت بر حسن اجرای قانون است، به نحو شایسته انجام دهد. پس می‌توان گفت بین توصیف و ذکر اسباب رأی (تسبب رأی) رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد.^۱ نکته دیگری که باید در مقایسه توصیف و ذکر اسباب یا جهات رأی ذکر نمود، این است که ذکر اسباب رأی از مسائل حکمی است. بنابراین، قابل نظارت به وسیله دیوان عالی کشور است؛ اما آیا توصیف هم از امور حکمی است و قابل نظارت به وسیله دیوان عالی کشور است یا خیر؟ چرا که گفته می‌شود قضات ماهوی در اثبات امور موضوعی

1. Volonté et qualificathin, François TERRÉ la cassation en matière civil JACQUES BORE et LOUIS BORE, DALLOZ, 2003, p 280, à 293.

مستقل هستند و وظیفه دیوان عالی کشور، همان گونه که اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی و ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی اعلام نموده، نظارت بر اجرای قانون و تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی دادگاهها با موازین شرعی و مقررات قانونی است.^۱ بنابراین، دیوان فقط بر امور حکمی نظارت می‌کند، نه امور موضوعی.

در پاسخ به سؤال فوق‌الذکر می‌توان گفت که توصیف از امور حکمی است و قابل نظارت به وسیله دیوان و از مصادیق ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی است، چرا که اعمال قواعد حقوقی رابطه مستقیمی با توصیف وقایع از طرف دادرس دارد و بین توصیف و اعمال قانون رابطه محکمی وجود دارد.

البته، عده‌ای از حقوق‌دانان معتقدند که توصیف نه امر موضوعی است و نه امر حکمی؛ بلکه توصیف یک کنکاش ذهنی است برای انطباق قاعده حقوقی با واقع؛ برای تشخیص و تعیین این که واقع یا موضوع از مصادیق کدام عمل یا واقعه حقوقی است. پس توصیف در واقع یک تکنیک برای اعمال قانون است. به نظر می‌رسد طرفداران این نظریه در واقع توصیف را وسیله‌ای می‌دانند که دادرس به کمک آن مقدمات حل و فصل نزاع را تهیه می‌نماید و از نتایج توصیف غافل مانده‌اند، چرا که توصیف یعنی تعیین قاعده حقوقی که دادرس بر اساس آن مبادرت به انشای رأی می‌نماید. به دیگر سخن، توصیف یعنی رنگ قانون دادن به واقعیت. مسلم است که این یک امر حکمی است، زیرا اعمال قانون است و دیوان بر اعمال قانون نظارت می‌کند.^۲

۷- اهمیت و نقش ذکر اسباب رأی:

ذکر جهات رأی هم برای دادرس اهمیت دارد و هم برای طرفین دعوی؛ به طوری که در اکثر قریب به اتفاق کشورها در قانون اساسی یا قوانین عادی این تکلیف پیش‌بینی شده است. اما دلیل این امر چیست و چه حکمتی قانونگذار را وادار نموده تا این تکلیف را

۱. Principes D'une Réalisation méthodique du droit privé. Henri Moutusky Recueil SIREY Paris 1948, p153.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره تفاوت بین حکم و موضوع رجوع شود به:

La distinction du fait et du droit – GABRIEL MARTY – RECUEIL, SIREY, Paris 1922.
Le fait et le droit ou les parties et le juge RAYMOND MARTIN, le semain juridique, 1974, N° 2625.
considérations en fait et en droit MARIO ROTONDI rev, trimi, droit civil 1974
Le fait et le droit, Mille Desmergen. File: // A le % 20 fait % 20 et % 20 le % 20 droit: htm 2003 % 4 / 30.

برای دادرسان پیش‌بینی کند؟ سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که ذکر اسباب و جهات رأی چه نقشی در دادرسی دارد؟

برای پاسخ به این سؤالات ابتدا باید گفت که ذکر اسباب یا جهات رأی، یکی از بزرگترین و مهمترین ضمانت‌هایی است که نظریه پردازان حقوقی برای جلوگیری از استبداد قضایی و خود رأیی قضات پیش‌بینی نموده‌اند. به طوری که می‌توان گفت ذکر جهات رأی سدی است که جلو هوای نفس و اشتباه دادرس را گرفته و ضامن اجرای عدالت است، چرا که وسیله‌ای است که نظارت طرفین دعوی و دادگاه‌های عالی را بر تصمیمات دادگاه‌های تالی امکان‌پذیر می‌سازد. این امر موجب می‌شود که قاضی در انشای رأی دقت لازم را می‌ذول دارد. همچنین می‌توان گفت که ذکر جهات رأی در غنی شدن احکام و پیشرفت حقوق در هر کشور تأثیر بسزایی دارد.

بنابراین، ذکر جهات و اسباب رأی از یک طرف به نفع مصالح عمومی و رعایت قانون در کشور و اعمال یکسان قانون برای همه، به دیگر سخن ضامن اصل تساوی افراد در مقابل قانون و از طرف دیگر ضامن و حافظ مصالح شخصی طرفین دعوی می‌باشد. پس برای تبیین اهمیت ذکر جهات رأی، موضوع را ضمن دو عنوان، عنوان نخست نقش ذکر جهات رأی در تأمین مصالح عمومی و عنوان دوم نقش ذکر جهات رأی در رعایت منافع طرفین دعوی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۸- نقش توجیه رأی در رعایت منافع عمومی:

ذکر اسباب رأی اعم از موضوعی و حکمی، نقش بسیار مهمی در رعایت مصلحت عمومی و حفظ نظم و اجرای عدالت در جامعه دارد، چرا که موجبات نظارت دادگاه تجدیدنظر بر دادگاه بدوی و دیوان عالی کشور بر کلیه دادگاه‌های تالی را فراهم نموده، و اجازه نظارت دیوان عالی کشور را بر اجرای قانون می‌دهد. به همین دلیل، این موضوع را در دو قسمت مطالعه می‌کنیم:

۸-۱- نقش توجیه رأی در نظارت بر دادگاه‌های بدوی از طرف دادگاه‌های تجدیدنظر:

هم اکنون رسیدگی به دعاوی در اکثر کشورها از جمله کشور ما دو مرحله‌ای است. با اینکه ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی به گونه‌ای انشاء شده که به ظاهر اصل بر قطعیت آراء است. اما ماده ۳۳۱ اکثر قریب به اتفاق آراء را قابل تجدیدنظر اعلام نموده است؛ به طوری که می‌توان گفت هم اکنون در نظام قضایی کشور ما اصل بر رسیدگی دو مرحله‌ای

است. تجدیدنظر اثر انتقائی دارد، یعنی اینکه دادگاه تجدیدنظر مجدداً دعوی را هم از نظر حکمی و هم از نظر موضوعی مورد رسیدگی قرار می‌دهد. ذکر جهات رأی در متن آن به دادگاه تجدیدنظر این فرصت را می‌دهد که رأی را هم از نظر موضوعی و هم از نظر حکمی با توجه به ادله موجود در پرونده و دفاعیات طرفین دعوی مورد رسیدگی دقیق قرار دهد. بنابراین، ذکر اسباب رأی دادگاه بدوی به دادگاه تجدید نظر اجازه می‌دهد که چگونگی دستیابی دادرس بدوی به حقیقت و کیفیت استدلال و پاسخ دادگاه به دفاعیات طرفین و نتیجه گیری آن را مورد رسیدگی مجدد قرار داده، بر آن نظارت کند. به عبارت دیگر، ذکر جهات رأی دادگاه بدوی این امکان را برای دادگاه تجدید نظر فراهم می‌آورد که بر نحوه کار دادگاه بدوی، چه در امور موضوعی و چه در امور حکمی و چگونگی فهم واقعیت و میزان احترام دادگاه به حق دفاع طرفین و سایر مسائل نظارت کند. ذکر جهات رأی از این نظر نیز اهمیت دارد که اگر دادگاه تجدیدنظر رأی دادگاه بدوی را تأیید نمود، لازم نیست که دیگر بار اسباب رأی دادگاه بدوی را در رأی خود ذکر کند، بلکه تأیید رأی دادگاه بدوی به مثابه تأیید جهات رأی دادگاه بدوی نیز هست.^۱

۸-۲- نقش ذکر جهات رأی بر نظارت دیوان عالی کشور بر آرای دادگاه‌های بدوی و تجدید نظر:

به موجب اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی: «دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و ... تشکیل می‌گردد».

به موجب این اصل وظیفه اصلی دیوان عالی کشور نظارت بر اجرای صحیح قانون است. در امور حقوقی دیوان عالی کشور این نظارت را از طریق فرجام خواهی از آرای مدنی انجام می‌دهد. ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرجام خواهی را این گونه تعریف کرده است: «رسیدگی فرجامی عبارت است از: تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی».

بنابراین، وظیفه دیوان عالی کشور نظارت بر اجرای قانون در دادگاه‌ها و تشخیص انطباق آرای دادگاه‌ها با قانون است. هم اکنون متأسفانه مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی به گونه ای انشاء شده که اکثر قریب به اتفاق آرای دادگاه‌ها در دعاوی مالی

1. pour une motivation plus explicite des décisions de justice, Adolphe Touffait, André TUNC, Rev, Trimestre de droit civil, 1979, P 32.

قابل فرجام خواهی نیست و بدین گونه دیوان از وظیفه اصلی خود که نظارت بر آرای دادگاه‌های تجدیدنظر باشد، بازمانده است.

قانونگذار برای جبران این نقص در یک اقدام خلاف اصل که با فلسفه وجودی دیوان عالی کشور مغایر و با اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی تناقض دارد در ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ دیوان عالی کشور را به یک مرجع ثالث برای رسیدگی تبدیل نموده است.

ماده ۱۸ قانون فوق‌الذکر اعلام می‌دارد: «آرای غیر قطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان می‌باشد که در قوانین آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۵ ذکر گردیده است. در مورد آرای قابل تجدیدنظر یا فرجام، تجدیدنظر و فرجام خواهی بر طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام می‌شود.

در مورد آرای قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود، مگر اینکه رأی خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری و یا دادستان مربوط در امور کیفری) ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود.

تبصره ۲: درخواست تجدیدنظر نسبت به آراء قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدید نظر خواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد، باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که شعبه تشخیص نامیده می‌شود، تقدیم گردد. در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید، رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید.

بنابراین، به موجب ماده ۱۸ و تبصره ۲ آن کلیه آراء چنانچه خلاف بین قانون یا شرع باشد، قابل فرجام خواهی است. چون خلاف بین در قانون تعریف نشده، بنابراین می‌توان در مورد هر رأیی چنین ادعایی نمود. بعلاوه به موجب تبصره همین ماده، شعب تشخیص در صورتی که رأی را خلاف قانون تشخیص دادند رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نمایند. یعنی اینکه شعب تشخیص رسیدگی موضوعی و حکمی می‌کنند و این امر خلاف فلسفه وجودی دیوان عالی کشور و اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی و ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی است، چرا که شعب تشخیص را به یک مرجع ثالث

برای رسیدگی تبدیل کرده است؛ درحالی که از نظر تنوریک در اکثر قریب به اتفاق کشورهای دنیا، دیوان عالی کشور یک مرجع ثالث برای رسیدگی نیست، بلکه نظارت بر اجرای قانون را به عهده دارد.^۱

هم اکنون تعداد پرونده‌هایی که به شعب تشخیص، در همین مدتی که از تصویب این قانون می‌گذرد، ارجاع شده، به اندازه‌ای است که بعید است این شعب بتوانند در یک مدت متعارف به آنها رسیدگی کنند. این قانون و آثار آن را باید در یک مقاله جداگانه مورد بررسی قرار داد.

بعلاوه هم اکنون در کشورهایی که وظیفه دیوان فقط رسیدگی حکمی و نظارت بر حسن اجرای قانون است، به دلیل تعداد کثیر پرونده‌های ارجاعی به دیوان و در نتیجه کاهش کیفیت آرای دیوان، به فکر راه‌هایی جهت کاستن از کار دیوان و بهبود وظیفه نظارتی دیوان هستند.^۲

همان گونه که گفته شد، وظیفه اصلی دیوان نظارت بر اجرای قانون و تشخیص انطباق آرای دادگاه‌ها بر قانون است، چرا که ممکن است دادرس در استدلال قضایی خود اشتباه کرده باشد، زیرا هنگامی که دعوی نزد دادرس مطرح می‌شود، دادرس برای حل و فصل دعوی ابتدا باید موضوع مورد نزاع را معین کند و سپس آن را از نظر قانونی توصیف نماید و پس از آن بر اساس قاعده حقوقی که با موضوع منطبق است، نتیجه‌گیری کند. مثلاً اگر دعوی، دعوی مسئولیت مدنی باشد و خواهان ادعا نماید که در نتیجه تقصیر خوانده ضرری به او وارد شده است، اینجا دادرس باید دست به یک قیاس منطقی بزند که کبرای آن ماده یک قانون مسئولیت مدنی و صغرای آن فعل زیانباری است که خوانده مرتکب آن شده است. در صورت اثبات فعل زیانبار، نتیجه این خواهد بود که خوانده باید زیان وارده به خواهان را جبران کند.

بنابراین، اشتباه دادرس یا مربوط به قاعده قانونی است، یعنی قاعده‌ای را اعمال نموده که ارتباطی به موضوع نداشته یا اینکه آن را بد تفسیر کرده، یا با وجود قاعده قانونی آن را انکار و دعوی را براساس اصول حقوقی یا شرع یا عرف حل نموده است، یا اینکه قاضی

1. Revue international de droit comparé janvier, Mars 1978.

توضیح اینکه این شماره مجله مذکور دیوان عالی کشورهای انگلیس، ایالت متحده آمریکا، کالیفرنیا، لوئیزیانا، کانادا، کبک، ژاپن، سوئد، فرانسه، هلند، ایتالیا، آلمان، سوئیس، شوروی سابق، لهستان و یوگسلاوی را مورد بررسی قرار داده است.

2. André Tunc, la cour de cassation en crise. Archive de philosophie de droit 1985, TOME;3.

در ارزیابی خود از واقع اشتباه کرده و آن را صحیح توصیف ننموده و یا اینکه در نتیجه‌گیری به راه خطا رفته است.

وظیفه دیوان عالی کشور نظارت بر اجرای قانون است و این نظارت از طریق بررسی استدلال قاضی و شیوه‌ای است که او در حل و فصل نزاع به کار برده است. این امر هنگامی امکان‌پذیر است که اسباب و جهات رأی در متن رأی ذکر شده باشد. اگر اسباب رأی در متن رأی ذکر نشده باشد، دیوان به استناد بند ۳ ماده ۳۷۱ و عدم رعایت اصل یکمصدو شصت و یکم قانون اساسی و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی رأی صادره را نقض خواهد نمود. بنابراین، موجه بودن رأی و ذکر اسباب آن امکان نظارت بر صحت و سقم رأی و قانونی بودن آن را امکان‌پذیر می‌سازد. برای تحریر بهتر موضوع، نحوه نظارت دیوان را به طور خلاصه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۹- چگونگی نظارت دیوان بر قانونی بودن آرای دادگاه‌ها:

اصل این است که دیوان عالی کشور ضامن تساوی مردم در مقابل قانون و رعایت قانون از طرف دادگاه‌هاست. (اصل نوزدهم و بیستم قانون اساسی) بنابراین، دیوان یا نظارت بر تصمیمات دادگاه‌ها از صدور آرای خلاف قانون و سلیقه‌ای جلوگیری و از تفسیر به رأی قانون ممانعت به عمل می‌آورد، زیرا همان‌گونه که گفته شد، ذکر جهات رأی در متن آن امکان نظارت بر آرای دادگاه‌ها اعم از بدوی و تجدیدنظر را برای دیوان فراهم می‌سازد.

اما گفتیم که اسباب رأی به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- اسباب واقعی یا موضوعی؛

۲- اسباب حکمی.

در مورد دادگاه‌های تجدیدنظر همان‌گونه که گفته شد، تجدید نظر اثر انتقالی دارد، یعنی پس از تقاضای تجدیدنظر از طرف یکی از طرفین دعوی و یا هر دو طرف، دعوی به طور کامل به دادگاه تجدیدنظر منتقل می‌شود و دادگاه تجدید نظر، هم از نظر موضوعی و هم از نظر حکمی دعوی را مجدداً مورد رسیدگی قرار می‌دهد. اما سؤال این است که اثر فرجام‌خواهی چیست؟ آیا فرجام‌خواهی نیز دارای اثر انتقالی است و در نتیجه، دیوان عالی کشور اسباب موضوعی و حکمی رأی را مورد رسیدگی قرار می‌دهد؟ در پاسخ باید گفت: وظیفه دیوان عالی کشور نظارت بر اجرای قانون است. بنابراین، اصل بر این است

که رسیدگی دیوان محدود به رسیدگی حکمی است و قضات دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر در اثبات واقع یا موضوع مستقل هستند. به همین دلیل است که در ادبیات حقوقی کشورهای اروپای قاره‌ای قضات دادگاه‌ها را قضات ماهوی (juge de fait) و قضات دیوان را قضات حکمی (juge de droit) می‌نامند.^۱ اما این بدان معنا نیست که دیوان هیچ‌گونه نظارتی بر اسباب موضوعی رأی نمی‌نماید، بلکه دیوان در مواردی بر اسباب موضوعی رأی نیز نظارت دارد. بنابراین، موضوع را تحت دو عنوان نظارت بر اسباب موضوعی و اسباب حکمی مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱۰- نظارت دیوان بر اسباب واقعی رأی:

دیوان عالی کشور نمی‌تواند بدون هر گونه نظارت بر اسباب موضوعی رأی، صحت و سقم آراء را مورد نظارت قرار دهد، چرا که اسباب موضوعی است که مشخص می‌نماید که آیا دادرس در فهم وقایع دعوی راه درست را پیموده و نتیجه‌ای که گرفته از نظر عقلی و منطقی صحیح است یا خیر. به همین خاطر است که به موجب بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، یکی از موارد نقض این‌گونه پیش‌بینی شده است: «تحقیقات انجام شده ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد». اگر قضات دیوان جهات موضوعی رأی را به طور دقیق مورد بررسی قرار ندهند، چگونه متوجه خواهند شد که تحقیقات قضات ماهوی ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده است؟ در حقوق فرانسه این جهت نقض تحت عنوان «le défaut de base légale – le manque de base légale» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در تعریف این جهت نقض در حقوق فرانسه گفته شده است که ویژگی این جهت نقض، عدم بیان واقعیات مستند رأی است.^۲

گابریل مارتی نیز در بحث تمایز حکم و موضوع، نقض تحقیقات را این‌گونه تعریف کرده است: «نقض تحقیقات عبارت است از عدم توضیح دقیق اوضاع و احوال منشأ حق مورد نزاع در رأی یا حکم دادگاه؛ به طوری که دیوان عالی بتواند موجه بودن رأی را

1. Procédure civile, Jean Vincint, Serge Guinchard édition Dalloz 1996, P 905 N° 1509, à 1594, Droit judiciaire privé, Pierre Julien, Natalie Fricero, L.G.D.J., Paris, 2001, P389, N° 675 à 709.

2. Le défaut de base légale se caractérise par une carence de l'exposition du fait. Jacques et Louis BORÉ op, cit, p 389, N° 78-21.

تعیین نماید. به عبارت دیگر، آیا رأی نتیجه دقیق و صحیح تطبیق قانون بر واقعیاتی است که در رأی دادگاه اثبات شده فرض شده‌اند؟^۱

درست است که دیوان عالی بر چگونگی قناعت قاضی ماهوی در مورد واقع نظارت نمی‌کند، ولی دیوان بر چگونگی دستیابی قاضی ماهوی به واقعیت، با توجه به ادله و قواعد اثبات نظارت می‌نماید. دستیابی قاضی ماهوی به واقع خود بر دو امر استوار است: اول اثبات وجود مادی واقعیت مورد ادعا، دوم اثبات قانونی آن.

در مورد اثبات وجود مادی واقعیت مورد نزاع، قاضی باید از ثبوت یا عدم ثبوت همه عناصر واقعیت مورد نزاع اطمینان حاصل نماید، زیرا غفلت از ذکر هر عنصری از عناصر سازنده واقعیت مورد نزاع، رأی قاضی را عیبتاک و موجب نقض آن در دیوان عالی کشور می‌شود.

اما در مورد اثبات قانونی واقعیت، قاضی باید در اثبات واقع، قواعد مربوط به دلیل را که در جلد سوم قانون مدنی مواد ۱۲۵۷ الی ۱۳۳۵ آمده است و مواد ۱۹۴ الی ۲۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد اداره دلیل را رعایت کند، چرا که موارد فوق الذکر شیوه اثبات و ارزش اثباتی هر کدام از دلایل را تعیین کرده است.^۲

عدم ذکر اسبابی که موجب قناعت قاضی شده و چگونگی دستیابی او به واقعیت، با توجه به ادله اثباتی که در قانون احصاء شده، موجب نقض رأی او در دیوان خواهد شد، چرا که قاضی مکلف است دلیلی را که جهت اثبات واقع بدان استناد جسته است، در متن رأی ذکر نماید؛ به طوری که می‌توان گفت به همین خاطر است که اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی اعلام داشته که احکام دادگاه‌ها باید مستدل باشد.

بنابراین، جهات رأی یا اسباب رأی باید به گونه‌ای بیان شود که دیوان عالی کشور بتواند با بررسی چگونگی اثبات واقع با موضوع، توصیف آن و انطباق قانون بر آن را بررسی و نظارت نماید. منظور از تطبیق واقع با قانون، تطبیق واقع با نصوص قانونی است.

1. L'absence dans le jugement ou l'arrêt d'une description des circonstances de la cause suffisamment précise pour que la cour de cassation puisse vérifier si la décision est légalement justifiée c'est, à dire si elle est le résultat d'une exacte application de la loi aux faits tenus pour constants. GABRIEL MARTY, op. cit N° 139, p. 282.

۲. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Herni motulsky, op.cit, p 162, N 142 à 197.

که قاضی بر موضوعی که نزد او اثبات شده، اعمال نموده است. نظارت دیوان بر نحوه تطبیق قانون با واقع، بستگی به چگونگی ذکر جهات رأی، در متن رأی دارد.^۱

۱۱- نظارت دیوان بر توصیف واقع:

در تعریف توصیف گفته شد که منظور از توصیف این است که دادرس آنچه را که در عالم واقع تحقق یافته، با قواعد حقوقی تطبیق داده و ماهیت حقوقی آن را معین نماید. توصیف در صلاحیت دادرس است و توصیف طرفین دعوی برای دادرس ملاک عمل نیست. مثلاً ممکن است طرفین دعوی اسم قرارداد خود را وکالت گذاشته باشند، در حالی که آنچه در واقع صورت گرفته، بیع باشد.^۲ در این صورت، دادرس آثار بیع را بر آن مترتب می‌نماید. در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، توصیف از وظایف دادرس شناخته شده و دادرس در توصیف کاملاً آزاد است. ماده ۱۲ قانون مدنی فرانسه اعلام می‌دارد: «دادرس باید دعوی را مطابق قواعد حقوقی قابل اعمال حل و فصل نماید. او باید به واقعیات یا اعمال مورد نزاع توصیف حقیقی داده و خود را به نامی که طرفین بر رابطه حقوقی خود نهاده‌اند، محدود نکند».^۳

دادرس در توصیف واقع ابتدا با توجه به عناصر تشکیل دهنده واقع باید قاعده حقوقی را که منطبق با واقع است، پیدا کند. سپس قاعده حقوقی و پیش فرض‌هایی را که قانونگذار در قاعده پیش‌بینی کرده است تجزیه و تحلیل نماید. پس از آن فرض‌های تشکیل دهنده قاعده و عناصر واقع را با هم مقایسه نماید و در صورتی که واقع در ظرف قانونی که قاعده

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد نقش قاضی در اثبات، رجوع شود به: ناصر کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، نشر میزان، ۱۳۸۰ تهران، ص ۴۲ به بعد؛ قدیری عبدالفتاح شهاوی، الاثبات، مناه و ضوابط، المکتب القانونیه، مصر، امکتوریه، ۲۰۰۲، ص ۱۳ و آدم و فبب الندوی، دور الحاكم المدني فی الاثبات، (المکتب القانونیه، عمان، اردن، ۲۰۰۱).

۲. L'impartialité du juge entre apparence et réalité. Le semaine juridique, Bernard Beignier 2001, N° 2427. Jack Normand, le juge et litige. These lille, 1965. Quelques Aspects de l'évolution récente du système des preuves en droit civil par Jean, Bernard, Denis, Rev, Trim, dr, civil, 1977, p 671.

۳. ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، عقود معین، (شرکت، تهران، ۱۳۷۶)، ص ۳۱، تمیز وکالت از بیع.

3. Art 12: Le juge tranche le litige conformément aux règles de droit qui lui sont applicables. il doit donner ou restituer leur exacte qualification aux faits et actes litigieux sans s'arrêter à la dénomination que les parties en auraient proposé.

حقوقی باشد جای گرفت، لباس قانونی بر آن بپوشاند؛ مثلاً اعلام کند آنچه در واقع بین طرفین ایجاد شده، بیع بوده یا معاوضه.^۱

توصیف در صلاحیت قاضی ماهوی است، ولی این عمل قاضی قابل نظارت به وسیله دیوان عالی کشور است، چرا که توصیف یعنی اعمال قانون، و دیوان بر چگونگی اجرای قانون در دادگاهها نظارت می‌کند. به دیگر سخن، هنگامی که قاضی واقعیت را توصیف می‌کند و به آن لباس قانونی می‌پوشاند، پس از آن باید نتایج این توصیف را بر رابطه طرفین مترتب نماید. به عبارت دیگر، باید مطابق با توصیف و نتیجه‌ای که بر توصیف مترتب است حکم دهد. دیوان عالی کشور بر این روند نظارت می‌کند و بر همین اساس، ذکر اسباب یا جهات رأی کار دیوان را در انجام این وظیفه آسانتر می‌نماید.

۱۲- نقش ذکر اسباب در استحکام رأی و غنا بخشیدن به نظام حقوقی:

مکلف نمودن قاضی به توجیه رأی خویش یا ذکر اسباب آن، به طور کافی و منطقی موجب دقت نظر او و تأمل در داده‌های موجود در پرونده و مطالعه دقیق آنها و بررسی دقیق ادله ارائه شده و دفاعیات طرفین شده و این خود موجب استحکام رأی وی می‌گردد. همچنین ذکر جهات رأی در متن آن و توجیه منطوق حکم، چه از نظر موضوعی و چه از نظر حکمی، موجب غنا بخشیدن و توسعه نظام حقوقی می‌شود، چرا که قاضی است که مجری قانون است و قانون را از نظری بودن خارج و آن را با واقع تطبیق می‌دهد. این امر موجب فهم بهتر متون قانونی و کشف قصد قانونگذار و همچنین تفسیر قانون با توجه به اوضاع و احوال می‌گردد.

بعلاوه، اجرای قانون و تطبیق قانون با واقع از طریق ذکر اسباب رأی و توضیح آن موجب مشخص شدن خلأهای قانونی و یا ابهامات موجود در قانون شده و این خود موجب تکمیل نظام قانونی و کمک به قانونگذار در تدوین قوانین متفن و پاسخگو به نیازهای جامعه می‌شود. از طرف دیگر، ذکر جهات رأی و تطبیق کامل واقع با قانون به آموزش و تعلیم حقوق کمک فراوانی می‌کند؛ به طوری که اکثر نویسندگان حقوقی جهت فهم بهتر مطالب معمولاً آرای را که در ارتباط با موضوع مورد بحث آنان از طرف دادگاهها صادر شده، در کتابهای خویش ذکر می‌کنند.

۱. Henri motulsky, op, cit, p 152, le contrôle de l'exactitude des décisions judiciaires.

همچنین ذکر اسباب رأی - همان گونه که گفته شد - موجب نظارت بهتر دیوان بر آرای دادگاه‌ها و جلوگیری از صدور آرای متعارض در مسائل مشابه می‌شود.

همین طور بیان جهات رأی موجب ایجاد رویه قضایی مستحکم - که خود یکی از منابع حقوقی است - شده و گاه مفهوم اصطلاحات مبهم قانونی مانند قوه قاهره، تقصیر سنگین، سوء نیت، مصلحت، مقتضای عدالت و ... در خلال آرای دادگاه‌ها و تطبیق آنها با واقع مشخص می‌شود. قاضی نیز در تمسک به این اصطلاحات باید اسباب و جهات استناد خود را به آنها بیان نماید.^۱

از این گذشته، بیان جهات رأی موجب ایجاد ارتباط بین نظام حقوقی کشورهای مختلف می‌شود و این ارتباط نتیجه مطالعه آراء و تجزیه و تحلیل و شرح آنهاست. هنگامی که رأی دادگاه کاملاً موجه و جهات آن به طور دقیق و مفصل ذکر شده باشد، چنین رأیی موضوع خوبی برای حقوقدانان و شارحان خواهد بود و در حقوق بین‌الملل این آراء به عنوان منابع حقوقی تلقی شده و در سایر دعاوی به آنها استناد می‌شود.

در کشورهای حقوق ناوخته، ذکر جهات رأی نقش بسیار پر اهمیت‌تری دارد، زیرا که در این کشورها آرای دادگاه و رویه قضایی منبع اصلی قانون بوده و جهات رأی راهنمای قضات در صدور آراء است.

۱۳- نقش بیان جهات رأی در حمایت از منافع خصوصی:

ذکر جهات رأی این امکان را برای طرفین دعوی فراهم می‌آورد تا بر قانونی و عادلانه بودن رأی نظارت کنند. به علاوه همان گونه که ذکر اسباب رأی تکلیف قضات است، حق طرفین دعوی نیز هست. به عبارت دیگر، بیان جهات رأی برای قضات تکلیف و برای طرفین دعوی حق است، چرا که طرفین دعوی باید جهات رأی صادره له یا علیه خود را بدانند. بیان جهات رأی وسیله‌ای است که به اصحاب دعوی این امکان را می‌دهد تا با بررسی جهات مذکور در متن رأی متوجه این نکته شوند که آیا قاضی به دلایل و مدافعات آنان توجه کرده است یا خیر و بدین وسیله، به دلیل صدور رأی له یا علیه خود پی ببرند.

از طرف دیگر، ذکر جهات رأی تضمین کننده رعایت حقوق اصحاب دعوی است و از طریق جهات رأی است که طرفین دعوی اطمینان می‌یابند که قاضی در طول دادرسی

1. Pourvoi EN CASSATION ; Contrôle de la motivation et de la réponse aux conclusions.
Par Joëlle FOSSEREAU, J. C. P 1973, fascicule 784

حقوق آنان را رعایت نموده است. از جمله این حقوق، حق دفاع طرفین، حق اطلاع هر کدام از اصحاب دعوی بر ادعاهای طرف دیگر، اصل بیطرفی قاضی، تساوی اصحاب دعوی و ... است، چرا که این حق طرفین دعوی است که اختلاف آنان بر اساس قانون و با رعایت قواعد دادرسی حل و فصل شود و رأی که به نزاع خاتمه می‌دهد، باید جهات آن بیان شود تا طرفین بدانند به چه دلیل حکم علیه یا به نفع آنان صادر شده است.

یکی از مسائل مهم دادرسی اشراف و احاطه کامل قاضی به وقایع موضوع دعوی با توجه به مدافعات طرفین است، چرا که احراز کامل واقعیت و صدور حکم بر اساس آن، یکی از شرایط اساسی برای عادلانه بودن رأی است.

مادام که قاضی به حقیقت دست نیافته، نمی‌توان گفت رأی او عادلانه است. اما سؤالی که مطرح می‌شود، این است که طرفین دعوی چگونه می‌توانند بر چگونگی دستیابی قاضی بر حقیقت نظارت کنند؟ به عبارت دیگر، با چه وسیله‌ای می‌توان اطمینان یافت که قاضی به واقع دست یافته یا اینکه تلاش لازم را برای احراز حقیقت نموده است؟ در پاسخ باید گفت که بیان جهات رأی در متن آن به اصحاب دعوی این فرصت را می‌دهد تا بر شیوه کار قاضی و چگونگی دستیابی او به واقع نظارت کنند. دیوان عالی مصر در این مورد این گونه رأی داده است: «لازم است که اسباب و علل حکم وافی بوده؛ به طوری که بتوان گفت دادگاه به گونه‌ای به وقایع دعوی احاطه پیدا کرده که برای نتیجه‌گیری کفایت می‌کند»^۱ همچنین با مطالعه اسباب مذکور در رأی طرفین دعوی به ادله‌ای که قاضی جهت احراز واقع به آن استناد جسته، پی برده و بدین ترتیب از قانونی بودن ادله و ارزش اثباتی آن و اینکه آیا دلایل مذکور در متن رأی از نظر قانونی می‌تواند مثبت حق مورد نزاع باشد یا خیر، اطمینان حاصل می‌نماید. مثلاً در اکثر نظام‌های حقوقی ارزش اثباتی شهادت در دعاوی مالی محدود است یا به موجب ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی توسل به قسم هنگامی امکان‌پذیر است که موضوع دعوی به دلیل دیگری برای قاضی اثبات نشده باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت اطلاع طرفین دعوی بر جهات رأی - اعم از جهات موضوعی و حکمی - به آنان این امکان را می‌دهد که بر چگونگی فهم واقع و تطبیق قانون با واقع از طرف قاضی نظارت کنند.

۱. (بجانب آن بکون الحكم شاملاً لاسبابه و معلاً تعلیلاً و اضماً للدلالة على ان المحكمة قد احاطت بوقائع الدعوى احاطة تكفي

لاستخلاص نتيجة الدعوى)، يوسف محمد المصاروة، تسييب الاحكام، (المكتبة القانونية، عمان لودن، ۲۰۰۶)، ص ۷۹.

۱۴- نقش ذکر جهات رأی در رعایت حق دفاع طرفین:

احترام حق دفاع در دادرسی، یکی از قواعد اساسی در دادرسی مدنی است که سایر اصول دادرسی در واقع برای تکمیل و رعایت آن مقرر شده است؛ به طوری که می‌توان گفت بدون رعایت حق دفاع در واقع عدالت در دادرسی محقق نمی‌شود. منظور از حق دفاع اختیار هر کدام از طرفین دعوی، خواهان یا خوانده، در استفاده از هر وسیله و دلیل قانونی برای اثبات حق خویش یا دفاع در مقابل ادعای طرف مقابل است. این حق شامل ادله طرفین در دفاع - اعم از کتبی یا شفاهی - با توجه به چگونگی دادرسی و اطلاع هر کدام از طرفین بر ادله طرف دیگر می‌شود.^۱

گفته می‌شود این حق، یک حق طبیعی شناخته شده است و حتی اگر در نصوص قانونی بدان اشاره ای نشده باشد، قاضی باید به آن احترام بگذارد. در حقوق فرانسه حق دفاع ضمن اصل « principe de contradictoire » که می‌توان آن را به رو در رو بودن دادرسی ترجمه کرد، آمده است. ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه اعلام می‌دارد: « نمی‌توان در مورد هیچ‌کس رأی صادر کرد بدون اینکه دفاعیات او استماع شود یا به دادرسی فراخوانده شود ».^۲

ذکر جهات یا اسباب رأی نقش بسیار مهمی در احترام و رعایت حق دفاع دارد، چرا که قاضی یا بیان جهات موضوعی و حکمی تصمیم خود، این فرصت را به طرفین و قضات دادگاه‌های عالیتر می‌دهد که ببینند آیا قاضی به دفاعیات اصحاب دعوی توجه نموده و به آنان اجازه داده است که از حق خود دفاع کنند و آیا قاضی به دلایل و دفاعیات آنان توجه نموده است یا خیر.

قانونگذار عدم توجه به دفاعیات طرفین دعوی و ادله ارائه شده از طرف آنان را در بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، از موارد نقض رأی در دیوان عالی کشور دانسته است. بنابراین قاضی مکلف است که حق دفاع طرفین را محترم شمرده، به آنان اجازه اثبات حق خود و دفاع در مقابل ادعای طرف دیگر را بدهد. البته این بدان معنا نیست که قاضی مکلف است که در متن رأی به کلیه دلایل و گفته‌های طرفین اشاره کند و پاسخ دهد، بلکه

۱. ابو الوفاء، احمد، نظریه الدفاع فی قانون المعاملات، (الطبعة الخامسة، منشأ المعارف، بلاسکندریه)، ص ۱۱.

2. Art - 14 , nulle partie ne peut être jugée sans avoir été entendue ou appelée.

برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

Droit judiciaire privé, Henry solus, Roger Perrot, SIREY, 1992, paris, N 118

قاضی مکلف به پاسخ به دلایل و مدافعانی است که در سرنوشت دعوی و حل و فصل آن، نقش دارد.

گذشته از احترام به حق دفاع، قاضی مکلف است به قواعد شکلی تضمین کننده این حق نیز احترام بگذارد، مثلاً به موجب ماده ۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی، در صورتی که خواننده تا پایان جلسه اول دادرسی دلایلی اقامه کند که دفاع از آن برای خواهان جز با ارائه اسناد جدید مقدور نباشد، در صورت تقاضای خواهان و تشخیص موجه بودن آن از سوی دادگاه، مهلت مناسب به خواهان برای پاسخ به ادله ارائه شده، داده خواهد شد. این ماده از جمله موادی است که تضمین کننده حق دفاع طرفین است. همچنین است ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی در تمدید جلسات دادگاه. این ماده اعلام می‌دارد که در پایان هر جلسه دادرسی، چنانچه به جهات قانونی جلسه دیگری لازم باشد، علت مزبور، زیر صورجلسه قید و روز و ساعت جلسه بعد تعیین و به اصحاب دعوی ابلاغ خواهد شد، چرا که این حق طرفین است که بدانند به چه دلیل جلسه دادرسی تمدید شده است. پس قاضی در همه مواردی که تصمیم او تأثیری در حق دفاع طرفین دارد، باید جهات تصمیم خود را ذکر نماید، زیرا بیان جهات تصمیم در صیانت و رعایت حق دفاع طرفین نقش بسیار مهمی دارد.

همچنین قاضی در رعایت و احترام به حق دفاع طرفین دعوی باید فقط به موجب دلایلی که در پرونده وجود دارد و طرفین از مضمون آن اطلاع یافته‌اند، رأی دهد و نمی‌تواند به استناد سایر ادله که در پرونده نبوده است، رأی صادر نماید.^۱ بنابراین، به وسیله نظارت بر جهات ذکر شده در متن رأی است که می‌توان به این نکته پی برد که آیا قاضی با توجه به خواسته و دفاعیات طرفین دعوی و ادله ارائه شده از طرف آنان و موجود در پرونده، رأی داده است یا خیر.

۱۵- نقش ذکر جهات رأی در رعایت اصل بیطرفی قاضی:

از نظر لغوی منظور از بیطرفی قاضی، عدم جانبداری اوست، یعنی اینکه موضع قاضی در مورد طرفین دعوی موضعی است که تحت تأثیر عواملی که ممکن است قضاوت او را از مسیر عدالت خارج کند، نمی‌باشد. اما از نظر قضایی، منظور از بیطرفی این است که

۱. Quelques Aspects de l'évolution récente du système des preuves en droit civil, rev. trim. droit civil, 1977, p 43. Par Jean, Bernard Denis.

قاضی باید تنها بر اساس ادله‌ای که طرفین ارائه داده‌اند رأی دهد و نمی‌تواند به استناد دلایلی غیر از آنچه که طرفین دعوی در اختیار او گذاشته‌اند، اقدام به صدور رأی نماید.

هم اکنون این نظریه تعدیل شده و گفته می‌شود وظیفه قاضی کشف حقیقت است و او برای دستیابی به واقع می‌تواند از هر دلیل و ابزاری استفاده کند. در فرانسه اثبات دعوی به عهده طرفین است، اما قاضی نیز می‌تواند برای کشف حقیقت اقداماتی را که از نظر قانونی جایز است انجام دهد (مواد ۹ و ۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه).^۱

به موجب ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی ایران، هر کس مدعی حقی باشد، باید آن را اثبات کند و مدعی علیه هرگاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد، اثبات امر به عهده اوست، ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی نیز دلایل اثبات را احصاء نموده است. ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی جدید در واقع نظریه سستی را رها کرده و قاضی را مأمور کشف حقیقت می‌داند. این ماده اعلام می‌دارد: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوی، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد». حال با وجود این ماده سؤالی که مطرح می‌شود، این است که در چه مواردی می‌توان گفت قاضی از اصل بیطرفی عدول کرده است؟ در پاسخ می‌توان گفت: نخست اینکه تحقیقات قاضی باید تحقیقاتی باشد که قانون اجازه داده است، از قبیل ارجاع امر به کارشناس، تحقیق و معاینه محل، بنابراین، قاضی نمی‌تواند به بهانه کشف حقیقت برای طرفین یا یکی از آنها تحصیل دلیل کند. دوم اینکه رأی قاضی باید به استناد دلایلی باشد که در پرونده موجود است و طرفین دعوی در مورد آن مناقشه کرده‌اند و قاضی نمی‌تواند به استناد علم شخصی خود یا به استناد ادله‌ای که در پرونده موجود نیست، رأی صادر نماید.

بیان جهات رأی موجب می‌شود که منشأ قناعت قاضی در صدور رأی مشخص گردد و این فرصت را به طرفین دعوی و دادگاه‌های عالیتر می‌دهد تا با بررسی اسباب رأی به این نکته پی ببرند که آیا قاضی در صدور رأی از اصل بیطرفی عدول کرده است یا خیر. بنابراین، ذکر جهات رأی در متن آن، وسیله‌ای برای بررسی اینکه آیا قاضی در راهی که به سوی کشف واقع و اثبات آن پیموده است، بیطرفی را رعایت نموده است یا خیر، می‌باشد.^۲

1. Art 9: Il incombe à chaque partie de prouver conformément à la loi les fait nécessaires au succès de sa prétention.

Art. 10: Le juge a le pouvoir d'ordonner d'office toutes les mesures d'instruction légalement admissible.

۲. ناصر کاتوزیان، همان کتاب، شماره ۷۱، ص ۴۷.

از آنچه گفته شد، نتیجه گرفته می‌شود که بیان جهات رأی در حفظ و صیانت از منافع خصوصی طرفین دعوی نقش بسیار مهمی دارد، چرا که اصحاب دعوی با دقت و تأمل در جهات حکمی و موضوعی رأی متوجه می‌شوند که آیا به ادله و دفاعیات آنان توجه شده است و آیا قاضی به موجب قانون و با رعایت بیطرفی رأی داده است یا خیر. همان‌گونه که ارنست فایه در کتاب معروف خود گفته است: «بیان جهات رأی ارزشمندترین ضمانت برای طرفین دعوی است، زیرا بیان جهات رأی طرفین دعوی را در مقابل استبداد قضایی حمایت می‌کند و وسیله‌ای به طرفین ارائه می‌دهد که ببینند آیا به ادله ارائه شده و دفاعیات آنان توجه جدی شده است یا خیر.^۱

۱۶- ضمانت اجرای عدم بیان جهات رأی:

در حقوق فرانسه عدم بیان اسباب رأی از جمله جهات فرجام‌خواهی (cas d'ouverture a cassation) است که تحت دو عنوان در رویه قضایی فرانسه به عنوان جهت نقض پذیرفته شده است. جهت اول (de' faut de motifs) عدم بیان اسباب حکمی، و جهت دوم (le défaut de base légale) عدم بیان اسباب موضوعی است.^۲

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی و بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی از جمله قواعد آمره و تضمین‌کننده حقوق اصحاب دعوی است. بنابراین، اگر قاضی در رأی صادره جهات صدور آن را ذکر نکند، دیوان رأی را نقض خواهد کرد. البته باید بین مواردی که جهات رأی به طور کلی بیان نشده یا بیان شده، ولی ناقص بیان شده یا اینکه جهات موضوعی بیان شده، اما جهات حکمی ذکر نشده و ضمانت اجرای آن فرق گذاشت. ذکر جزئیات هر کدام از این مباحث موجب اطاله بحث خواهد شد و بیان تفصیلی آن نیاز به یک مقاله جداگانه دارد. هم اکنون در دادگاه‌های کشورمان قضات توجه زیادی به ذکر جهات رأی نمی‌کنند و همین امر موجب عدم اتقان آراء، نقض بیش از حد

L' impartialité du juge entre apparence et réalité , par Bernard Beignier et corinn Bléry le Dalloz 2001, N° 30 , 2427.

Le juge et le désir du justice. Nathalie Dion Recueil Dalloz 1999 , P 195

1. Ernest Faye , op, cit , N° 82 , P 106 ,l'obligation de motiver les jugement est , pour le justiciable , la plus précieuse des garanties , elle le protège contre l'arbitre , lui fournit la preuve que sa demande et ses moyens ont été sérieusement examiné.

2. pourvoi en cassation. contrôle de la motivation et de la réponse aux conclusions – par joëlle POSSEREAU , juris classeur ,33 : 1973 – FASCICULE 789.

متعارف آرای دادگاه‌های بدوی در دادگاه‌های تجدیدنظر و تضییع حقوق اصحاب دعوی شده است.

نتیجه

به عنوان نتیجه می‌توان گفت توجیه آراء به دلیل اینکه هرکس که به موجب رأیی از آرای دادگاه‌ها محکوم می‌شود، باید بداند به چه دلیل محکوم شده است، جزء حقوق ملت بوده، رعایت آن الزامی است. از طرف دیگر، به دلیل اینکه توجیه آراء امکان نظارت بر دادگاه‌ها را از نظر رعایت قانون و اصول دادرسی امکان‌پذیر می‌سازد، از قواعد مربوط به نظم عمومی است و دادگاه‌ها مکلف به رعایت آن هستند. بنابراین، اگر آرای دادگاه‌ها موجه نباشد، به دلیل عدم احترام به حقوق مردم و عدم رعایت قواعد مربوط به نظم عمومی در دیوان عالی کشور نقض خواهد شد.

فهرست منابع

- فارسی

- کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، نشر میزان، ۱۳۸۰، تهران؛
- -----، حقوق مدنی، عقود معین، شرکت، تهران ۱۳۷۶.

- عربی

- ابو الوفاء، احمد، نظریه المدافع فی قانون المدافعات، الطبعه الخامسة، منشأ المعارف، بلاسکندریه.
- ادوار، عید، موسوعة اصول المحاکمات و الالبات و التنفيذ ۱۹۷۸، بیروت، مجلدالثانی.
- الکیک، محمدعلی، اصول التسیب الاحکام الجنائیه فی ضوء الفقه و القضاء، بیروت، ۱۹۸۸.
- النداری، آدم وهیب، دورالحاکم المدنی فی الالبات، المکتبه القانونیه، عمان: اردن، ۲۰۰۱.
- خلیل، احمد، اصول المحاکمات المدنیه، منشورات الحلبي الحقوقیه، بیروت، ۲۰۰۱.
- عبدالفتاح شهاوی، قدری، الالبات، مناطه و ضوابطه، المکتب القانونیه، مصر، اسکندریه، ۲۰۰۲.
- عزمی، عبدالفتاح، تسیب الاحکام و اعمال القضاة فی المواد المدنیه و التجاریه، دارالفکر العربی، قاهره ۱۹۸۳.

- عزمی، عبدالفتاح، تسبیح الاحکام و اعمال القضاة فی المواد المدنیة و التجاریة، دارالفکر عربی، قاهره ۱۹۸۳؛ عید زروق، ضوابط تسبیح الاحکام الجنائیة ۱۹۸۶، دارالفکر العربی؛ عمر الفقی، المكتب الفنی للإصدارات القانونیه ۱۹۹۹ و یوسف محمد المصاروة، تسبیح الاحکام وفقاً لقانون اصول المحاکمات المدنیة، المكتب القانونیه چاپ ۲۰۰۲، عمان.

- لاتین

- André PERDRIAU la pratique des arrêts civil de cour de cassation. Litec, paris, 1993.
- André Tunc, la cour de cassation en crise. Archive de philosophie de droit 1985, TOME; 3.
- considérations en fait et en droit MARIO ROTONDI rev, trimi, droit civil 1974
- Cour De CASSATION – Ernest faye – Paris 1903.
- Droit judiciaire privé, Henry solus, Roger Perrot, SIREY, 1992.
- Droit judiciaire privé, Pierre Julien, Natalie fricero, L.G.D.J, Paris, 2001.
- Frédérique FERRAN-Cassation française ET Révision allemande.
- Jack Normand. le juge et litige. These lille, 1965.
- L'impartialité du juge entre apparence et réalité, Le semaine juridique. Bernard Beignier 2001, N° 2427.
- la cassation en matiere civil JACQUES BORÉ et LOUIS BORÉ, DALLOZ, 2003.
- la distinction de fait et de droit. GABRIEL MARTY, RECUEIL, SIREY, PARIS, 1929.
- Le fait et le droit, Mille Desmergen. Filo: // A le % 20 fait % 20 et % 20 le % 20 droit: htm 2003 % 4 / 30.
- Le fait et le droit ou les parties et le juge RAYMOND MARTIN, le semain juridique, 1974, N° 2625.
- Le juge et le désir du justice. Nathalie Dion Recueil Dalloz 1999, P 195
- pour une motivation plus, explicite des décisions de justice. Adolphe Toufait, André TUNC, Rev, Trimistre, droit civil, 1979.
- Pourvoi EN CASSATION; Contrôle de le motivation et de le reponse aux conclusions. Par joële FOSSEREAU. j. C. P 1973, fascicule.
- Principes D'une Réalisation méthodique du droit privé. Henri Moutusky Recueil SIREY Paris 1948.
- Procédure civile, Jean vincint, Serge Guinchard édition Dalloz 1996,
- Quelques Aspects de l'Évolution récente du système des. preuves en droit civil par jean, Bernard, Denis. Rev, Trim, dr, civil, 1977.
- R DEKKERS, le fait et le droit, Etudes de logique juridique, Bruxelles, Brulant, 1962.
- Revue internationale de droit comparé 1978.